

روزنامه اطلاعات

شماره ۱۰۰۰

تیرماه ۱۳۳۰

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

کتابخانه
نشر نگاه معاصر

از پیده تا پروانگی

سحر سلمانیان

فهرست

- به پاس ۹
- ایستگاه اول. از دردمندی تا همدردی ۲۹
- ایستگاه دوم. از عقیده تا ایمان ۳۷
- ایستگاه سوم. از شک تا شهود ۴۹
- ایستگاه چهارم. از عقل تا عشق ۵۷
- ایستگاه پنجم. از آز تا نیاز ۶۷
- ایستگاه ششم. از وابستگی تا وارستگی ۷۵
- ایستگاه هفتم. از علم تا عمل ۷۹
- ایستگاه هشتم. از تشنگی تا سرشاری ۸۷
- ایستگاه نهم. از رنج تا شفقت ۱۰۱
- ایستگاه دهم. از سرسختی تا سادگی ۱۱۳
- منابع ۱۴۳

به پاس

گفتنی است که بذر این کار پیش از هر چیز از سوی پدرم کاشته شد که نهال‌ها در سر دارد و از آن پس خود مسافر این سفر شدم. در مسیر نوشتن یادم هست که با هر مسافر چطور زیستم، گریستم و آنچه واژه می‌توانست به دوش کشد نگاشتم. اکنون که فرصت‌اش پیش آمده تا این روایت از دل برآمده با دیگران قسمت شود امیدام آن است که حتی شده بذر این مکتوب خاک یک نفر را به بار نشانند تا رسالت فردی‌ام برای روایت آنان که حرفی برای گفتن داشتند به انجام رسد. بدیهی است که هرآنچه مقبول افتد از سرستری آنانی است که این قلم نورسته راوی‌شان بوده است. تقدیر کم‌مایه است نثار کسانی که همراهی‌ام کردند، پدرام حمیدرضا سلیمانان که خود خانه به دوش است و مرا وارث بی‌خانگی کرد، مادرام پروین احمدزاده که پاک‌سرشته‌انه یگانه ایمان من بود، دکتر مسعود جعفری که وارستگی را خوب می‌داند، دکتر رسول رسولی‌پور که بی‌دریغ مرا به دریاها رساند، و در نهایت و آغاز رهین منت آنم که بزرگ است و از اهالی هر روز، او که دیدن‌اش روشنای راه‌ام شد و مرا برد به دوردست‌های مهربانی. سپاس مصطفی‌ملکیان را که با ذوق و دقت روایت‌ام را از نظر گذراند و سیاه‌مشقام را جلا بخشید.

کسی که دوباره زاده نشود به ملکوت راهی ندارد

عیسی مسیح

زندگی فرصتی اندک است، نه برای «بودن» که گریزناپذیر است بلکه برای «شدن» از لحظه‌ای به لحظه‌ای دیگر (که گریزپذیر است).

انسان آن‌گونه که او را می‌شناسیم، موجودیست به کمال نرسیده. طبیعت او را فقط تا نقطه معینی تکامل می‌بخشد و سپس او را رها می‌کند و تکامل او تنها خواست خود اوست، یا آنکه می‌زید و می‌میرد همان‌گونه که به دنیا آمده است و یا آنکه مسیر تازه‌ای می‌یابد.

گاه آدمی در زندگی می‌ایستد و دچار سکون می‌شود، (سکون به معنای عدم پویایی) و در همین مسیر دارای عادت‌های روزمره می‌شود، این شرایط به مرور روح انسان را محکوم به تسلیم در برابر تمام جبرهای طبیعی و خودساخته‌ی انسان می‌کند، او را به چرخه‌ی کوچکی تبدیل می‌کند که دور خود می‌گردد بی‌آنکه شعاع بزرگ‌تری را دربر گیرد، اما آیا آدمی، این برگزیده‌ی یکتا، تنها در این محدوده می‌گنجد؟ اگر تمام هستی محدود برای انسان بی‌نهایت خواه و انسان برای خدای مطلق آفریده شده، چگونه می‌تواند در رکود بماند؟ سکون تنها نتیجه‌ی فراموشیست، فراموشی و فرار از مسئولیت دشوار زاده شدن.

شاید سال‌های سال بگذرد و لحظه‌ای، حتی ثانیه‌ای، لرزه‌ای، تکانی در ذهن ما، در قلب ما ایجاد شود که کجا ایستاده‌ایم و بیندیشیم به بودنمان...

همین یک لحظه اندیشیدن شاید تمام زندگی را دگرگون کند و آدمی را ببرد به وادی «شدن»، «دگرگونی» و هر امکانی که از ماندن و رکود رها باشد.

اما آدمی باید بداند چه چیزی دارد و چه ندارد، «آگاهی» تنها امکان است و بیش از آن آگاهی به ندانستن...

آدمی بیش از هر چیز باید بداند که چقدر خود را نمی داند، چقدر خود را نمی شناسد و گاه چقدر میان دروغ‌هایی که به خود نسبت داده گم شده است. این گونه کمی به خود نزدیک می شویم و به دنیای پهناور خود باور پیدا می کنیم زیرا که آگاهی به جهل بیش از هر چیز انسان را به سمت دانایی می کشاند.

تحول انسان بستگی به درک او از چیزی دارد که می تواند به دست بیاورد و اگر نخواهد، تکامل پیدا نخواهد کرد، گاه باید نپذیرد، شورش کند، ویران کند، زیرا در خرسندی هیچ جرأتی برای رفتن نیست.

تنها زمانی می شود دگرگون شد که از سکون به تنگ آمده باشی.

انسان‌ها بیش از هر چیز باید از خواب برخیزند اما چگونه؟

شاید فقط هنگامی که انسان درمی یابد خوابیده است می توان گفت که او در راه بیداری است.

آگاهی به ندانستن، نداشتن و از پس آن احساس دلزدگی، تهوع و نخواستن انسان را به حرکت وامی دارد.

گاه حس می کنیم از شرایط خود خسته ایم، احساس می کنیم چیزی مدام تکرار می شود و سپس شروع به دست کاری شرایط بیرونی می کنیم، این حالت احساس نیاز به «تنوع» است که کاملاً سطحی و گذراست. گاه شرایط موجود ما را به فکر عمیق تری وامی دارد، این زمان می اندیشیم که چگونه خود را تغییر دهیم، می دانیم چه چیز را نمی خواهیم و برای دور شدن از آن فکر می کنیم، نقشه می کشیم و در طی زمان با تلاش، خواهان دگرگونی آن می شویم. این حالت «تغییر» است که عمیق تر از تنوع است اما در طی زمان و تنها با خواست و تلاش فرد میسر می شود، اما «تحول» حادثه‌ای دوگانه است، فرد از شرایط خود ناراضیست، درجا

نمی زند، به هر طریقی راه را برای رفتن باز می کند و به سمت حقیقت مطلوب خود حرکت می کند و ناگاه چیزی از بیرون او را جذب می کند و او در این لحظه‌ی گذار، دگرگونی را تجربه می کند و این اثر بر او باقی می ماند.

«تحول» این پدیده‌ی غریب، محصول رفتن‌های دور و دراز است، محصول یک لحظه عصیان نسبت به آنچه هستیم، یک لحظه فریاد از خاموشی رکودمان. تحول سرشار است از لحظه‌های ناب تهوع، از خالی شدن‌های پی در پی و زاده شدن‌های مدام.

اما اینک خواستیم تا قدم در مسیر دگرگونی کسانی بگذاریم که فارغ از بزرگی نام و نشان، از انسان بودن خود هراسیده‌اند، انسان بودن به منزله‌ی مسئول بودن در تاریخ همین لحظه، چرا که زاده شدن در بستر زمان شکل می گیرد ولی تنها در یک لحظه به وقوع می پیوندد و این یک لحظه، مشترک‌ترین لحظه‌ی بشریت است.

یک لحظه‌ی مشترک میان چندین قرن، از میان بودای هند تا تولستوی ایستگاه یخ زده مسکو،

از قونیه شوریده حال مولوی تا احتمالات یقین انگیز پاسکال فرانسوی، همه و همه در یک لحظه به هم پیوند می خورند.

در یک لحظه‌ی عصیانگر توأم با عطش، فارغ از هرگونه گرایش و فرهنگ و مذهبی، این انسان است که وقتی نا آرام می شود، وقتی گمشده‌ای را حس می کند به سمت چیزی می رود که نیست، اما حس می کند باید باشد. و آن «معنویت گمشده آدمیست» که گاهی پشت تکفیر ارزشمندی پنهان می شود و این امر نه کمال فلسفیست و نه خیر اخلاقی، بلکه امری منحصر به فرد است و قابل فروکاستن به هیچ مقوله و مفهوم دیگری نیست. معنویت گمشده هر کسی مجهولی ناشناخته و درک ناپذیر است و قابل تعمیم به دیگری نیز نیست، بلکه باید در هر شخصی بیدار شود و در روح او برانگیخته شود و این حادثه زمانی رخ می دهد که آدمی به احساس مخلوقانه خویش آگاه شود و در خود بیابد که هستی او عین اتکا و وابستگی به سویی و جایی و کسیست و مطلق و رها نیست.